

کرمانشاه: کبیرکوهی
جعفرآباد- دولت آباد-
شاطرآباد- زورآباد-
حکمت آباد- کچل آباد
(صادقیه)- کیانشهر-
آریاشهر- از نقاط حاشیه نشین
و ناهمگون شهر بزرگ و
تاریخی کرمانشاه هستند که
کمربندی از فقر گرد آن تشکیل
داده اند. حاشیه نشینان خود
اهالی این محلات که (آباد) و
آبادانی تنها در اسمشان است و
وجود خارجی ندارد اظهار
می دارند که ما محکومینی
هستیم که باید در حاشیه زندگی
و چند صباحی عمرمان را با
اعمال شاقه سپری نمائیم.

حاشیه نشینان شهر کرمانشاه از فقر می گویند:

نان شب، دلمشغولی روز

می کند که تکه استخوانی در
وسط آن قرار دارد و می گوید
همسرم این را در یک دیگ بزرگ
آب می جوشاند تا آبگوشت به
همه برسد! وی در چنین حالتی
به کارد قصاب که استخوانی را
برای مشتری بعدی آماده می کند
اشاره می کند و می گوید دیگر
کارد به استخوان ما هم رسیده
است. از عباسعلی درباره کار و
کاسبی اش سؤال می کنم و
می گوید کارگری می کنم ولی
کار نیست و در یک ماه فقط ده
روز کار می کنم. رضابک شیرازی
نیز که تسبیح بدست در مقابل
خانه محقرش نشسته است
می گوید: دوتا از بچه هایم در
سال گذشته بعلت فقر نتوانستند
مدرسه بروند. او در پاسخ به این
سؤال که مگر تحصیل رایگان
نیست، اظهار داشت: اگر
مدرسه بروند پول کیف و کفش
و لباس آنها را از کجا تامین
کنم! وی تصریح کرد سه تا دختر
دارم که فقط یک جفت کفش
دارند! نوبتی آن را می پوشند و دو

در زیر سقف آسمان کبود است
تا با این قوت لایموت بتوانند
صفحاتی دیگر از کتاب زندگی
خود ورق بزنند. وقتی که به
عنوان یک خبرنگار ساعاتی به
میهمانی خانه های این
حاشیه نشینان رفتم تنها سفره دل
است که پیش روی من باز شد
و در این سفره های سیاه و سفید
قصه غصه های صاحب خانه،
خوراک میهمان است. هر تازه
واردی که به کوچه های خاکی
این محلات قدم می گذارد به
گمان اینکه شاید مامور اداره یا
سازمانی است محاصره می شود
و گویی شاهدهی از غیب آمده
می خواهد دستی برای یاری و
نجات آنان برآورد.

عباسعلی آنگاه تکه روزنامه
مچاله شده ای را که در دستان
پنبه بسته اش قرار گرفته باز

چند تکه کارتن فرش کرده است
جای هر گونه سؤالی را درباره
هتل کارتن از وی باقی
نمی گذارد. تقی زاده می گوید:
خانه اش چهل متر است و پنج
نفر عائله وی در همین آلونک
زندگی می کنند، وی تصریح
می کند نه یخچال نه تلویزیون،
هیچی ندارم فقط یک عدد گاز
پیک نیکی داریم که با آن
آبجوش درست می کنیم و به
جای ناهار و شام چای شیرین



می خوریم. وی می گوید:
بچه هایم شش ماه است که
گوشت ندیده اند، یکی از
بچه هایم بدلیل ضعف عمومی
بدن دچار کم خونی شده
است. یک خانم اهل همین
محله که مایل به معرفی خود نبود
نیز اظهار داشت شوهرم زندانی
است و من برای اداره بچه ها در
نوبت فروش کلیه هستم.

وزیری می روم اما ظهر دست
خالی به خانه برمی گردم. یکی
از ساکنان محله زورآباد که خود
را محمد حسین تقی زاده معرفی
می کند ما را به داخل خانه می برد
که وضع زندگیش را ببینم او
می گوید خانه ما هتل کارتن
است. نگاهی به وضعیت
زندگی وی که اتاقک محل
زندگی خود و خانواده اش را با

تا از دخترها همیشه مجبورند در
خانه بمانند! از وی در خصوص
اینکه آیا تحت پوشش کمیته امداد
هستند یا نه سؤال می کنم
می گوید به کمیته رفتم گفتند
شما توانایی کار دارید و نمی شود
تحت پوشش قرار بگیرید. وی
گفت: می توانم کار بکنم اما کار
کجا پیدا می شود؟ هر روز صبح
برای پیدا کردن کار به میدان